

شرح قانون را شمردم در همه حال مقدس
هر چه گفتم راست گفتم ورنوشتم حق نوشتم
بود خوابی در زمان من درستی و امانت
رشوه نگرفتم و تهذیب کردم خلق راشی
پنجه در خون ضعیفانم نشد آلوده هرگز
تاختن آهنک بر من کرد اگر دیوانه خوئی
در دفاع از تهمت دشمن چو کوهی ایستادم
هر که بامن سرگران شد از سبک مغزی بحکمت
حربه دفع شداند را ز منطق باز جستم
گنج عزت یافتم از یمن اکسیر قناعت
این مقام دست داد از آنکه در دل هیچو ینش

نفس سرکش را بکشتم آز را تدمیر کردم
یاری از حق خواستم حق را بیاطل چیر کردم
من بکردار نکو آن خواب را تعبیر کردم
راست بد منقار من پرهیز از این انجیر کردم
خواستم گر صیدی افکندن شکار شیر کردم
من ز تار نیکوئی برگردش زنجیر کردم
معترف گشتم بزودی هر کجا تقصیر کردم
باسبک روحش از آن سرگرانی سیر کردم
چاره کار مکاره جمله با تحریر کردم
بی نیازی از فلک حاصل از این اکسیر کردم
با خط برجسته نقش وطن تصویر کردم

(شرح شش رباعی محتشم)

درمجمعی از حال شاه اسمعیل ثانی

تألیف وقار بن وصال شیرازی

(۳)

یکی دیگر از تواریخ مشهوره تاریخ جلالی است و آنرا تاریخ ملکی
و ملکشاهی نیز خوانند که ملکشاه سلجوقی از حکماء و منجمین روزگار خود چون
عمر خیام و عبدالرحمن خازنی و امثال آنها را خواست تا تاریخ نو بنام وی نهند
و رصدی در روزگار او تجدید کنند پس از مشاورت و معاضدت باهم بعرض پادشاه
رسانیدند که ارساد امری بس صعب است و اول زمانی که رصدی در آن توان بست
سی سال باید و مازا امید بعمر و حیات خود چندان نیست و شاید با همه رنجها که
برده شود تفاوت و اختلافی نیز در آن واقع شود و آن موجب اختلال حال و خجلت
و انفعال ما گردد ولی ما بدولت اقبال پادشاه در سال نو در فصلی معین تاریخی بنام
نامی پادشاه نهیم که بمروور ایام تغییر و اختلافی و دثور و قصوری در آن راه نکند
و نام پادشاه از آن بر صفحه روزگار جاوید همی ماند پادشاه پسندید و اول فروردین
ماه پاریان را اول تاریخ بنهادند و چون کبیسه سالیان را از آن کاسته و افزوده نمودند
در هیجدهم روز ماه فروردین قدیم واقع شد همان روز را اول تاریخ نهادند

و احکام باطراف و اکناف ممانکت صادر نمودند که آنروز را تاریخ ملکی گیرند و تاریخ دیگر هم بوده که آن چندان اشتهار ندارد و آن تاریخ معتضدی است و آن بنا بر آنچه از ابوبکر صولی روایت شده و حمزه اصفهانی نیز تأکید و تأیید آن نموده چنان بوده است که گفته اند متوکل عباسی روزی در متنزهات و شکارگاهها تفرج و عبور می نمود ناگاه گذارش بمزرعه افتاد که هنوز دانه آن مزروع درست نبسته بود و هنگام حصاد آن نرسیده فرمود تا عبدالله بن یحیی که امر رارتفاعات و حوالهجات با اوست ملاحظه نماید پس متوکل گفت چون هنوز مزارع دانه نبسته و همان نارسیده رسبزا است پس خراج دیوان را از کجا رواج و باج را از کدام محل مهیا خواهند کرد دولتخواهان فرصت غنیمت شمرده بعرض رسانیدند که بلی این کار مایه اضرار رعایاست و سبب اضرار محصلین خراج بر کافه برایا بندند و از این جهت ناگزیر شوند از وام کردن و بیع سلم نمودن و برایشان خسران بسیار وارد آید گفت این اجحاف و ترك عدل و انصاف در روزگار ما مستحدث و پدیدار آمده است یا رویه باستان است و شیوه پیشینیان گفتند حاشا لله این کار نکوهیده از ستمهای عجم است که در اول نوز مطالبه خراج و گرد آوردن باج مینمودند و سلاطین و خلفای عرب نیز بر همان اقتضا و افوا کرداند خلیفه مؤید مؤبدان را احضار فرمود و با وی گفت که پادشاهان عجم با آنکه بزعم شما درباره رعایا غایت مراعات مرعی داشته چگونه از رعیت پیشتر از آنکه حاصل و مزروع ایشان بدست آید مطالبه خراج و حق دیوان همی کردند و حال آنکه برایشان غایت ظلم و خسرانست و نهایت تعدی و زیان مؤید بزرگ بعرض رسانید که پادشاهان عجم اگر چه در افتتاح حال تعیین باج و خراج از اول فروردین ماه مینمودند ولی جمع مال را پس از رسیدن ثمر و دراك غلات شروع همی کردند خلیفه فرمود که این کار چگونه صورت بندد موبدیان شماره ایام سنه و جمع کبیسه و افزودن بر ایام و تغییر اول هر سالی را بتفصیل و ترتیب بعرض رسانید و گفت چون بتقدیر الهی دولت اسلام بر همه جا غالب شد و قرار سلاطین عجم منسوخ و برهم پیچیده شد و رسوم ایشان بکلی برفتاد این مسئله مهمل و این احتیاط مختل همی ماند و بموجب اضرار خلق همی گردید تا در عهد دولت هشام بن عبدالملك مروان بر خالد بن قسری شوریدند و انجمن همی کردند و شرح این قصه مفصل بدادند و از وی خواهش نمودند

که ماهی را از اول سال مؤخر افکنند تا اندازه کیسه حاصل شود و وی ازین کار ابا کرد و کیفیت را نزد خلیفه آنها داشت هشام گفت سخت ترسم که این مسئله جز ونستی شود **وانما النسیئی زیاده فی الکفر** و بدین بهانه ازین کار تجانب و تجافی همی نمود و در ایام خلافت هارون الرشید این داستان بریحی بن خالد برمکی معروض داشته و خواستند بقدر دوماه از اول نوروز سال را عقب افکنند وی آگاه شد و از قضیه مطلع گردید و پسندید و قبول نمود بد خواهان و غمازان در حق وی سخنان بیهوده بسی گفتند و این کرده را بتعصب وی در مجوسیت حمل نمودند زیرا که ایشان را از نژاد فارسین و امراء عجم می شمردند وی نیز ازین کرده اعراض و در پرده اغماض کرد و این رسم بحال نخستین بماند چون موکل این داستان بشنید ابراهیم بن عباس صولی را حاضر نمود و بفرمود تا بامؤبد مؤبدان اتفاق کنند و از روی حساب اول سال را بطریقی که مؤبد گفته معین کنند و قرار روزی دهند که تغییر ننماید و نامه با طرف ممالک نوشته شود چون حساب نمودند و بنظر دقیق و فکر عمیق ملاحظه کردند اول سال در روز هجدهم حزیران ماه معین شد و قرار بر آن نهادند و نامها بافاق نوشتند و بفرستادند و این خود در مجرم سنه دوست و چهل و نه از هجرت رسول خدا واقع شد پس در این ماجرا موکل را بدشتند و این کار نافرجام بماند تا آنکه ملک و خلافت معتضد را شد و بر متغلبین غالب گردید و پس از دفع شر اشرار و فساد اهل عناد نظر در مهام مملکت نمود و تعیین این روز و تاریخ را از هر امری اهم و اقدم شمرد و باندک اختلافی با تاریخ موکل برقرار داشت و این تاریخ از وی بماند

فصل پنجم در بیان ظهور تاریخ در اسلام و مبدأ آن. بعضی گفته اند که

در زمان رسول خدا در هنگامیکه آنجناب نامه بسوی نصارای نجران مینوشت با امیر المؤمنین - علی علیه السلام فرمود یا علی در آخر آن نامه بنویس (کتب بخمیس من الهجرة) بنابراین معلوم میگردد که تاریخ هجری را خود آنجناب قرار فرمود و طایفه برانند و آن شهر است که در زمان عمر بن الخطاب این تاریخ بنا نهاده اند از وقتیکه دو سال و نیم از خلافت وی منقضی شده بود. ابو موسی اشعری بوی نوشت که از دار الخلافه و مستقر خلیفه چند نامه بما آورده اند و تاریخ سال آن ما را معلوم نیست پس عمر بران

شده که تاریخی نهاد اهل اسلام را پس بامسلمانان و اهل حل و عقد مشورت نمود همگی براین کرده تصدیق نمودند و خشنود شدند ولی در تعیین مبدأ آن تاریخ اختلاف شد بعضی گفتند مولد جناب رسالت مآب را مبدأ نمایند دانشمندان گفتند این خود شایسته نیست زیرا که در آن اختلافت و از آن گذشته روزگار پرستش اصنام بود و عهدشرك کفر و جاهلیت بود هرگاه بیاد آید طباع منزجر شود و آینه دل کدر گردد شاید باعث سامت و شامت شود و موج خجالت و ملالت گردد .

برخی گفتند : روز وفات آنحضرت را مبدأ کنیم باز پسند رأی اصحاب

و موافق طبع اولی الالباب نیامد که مورث اندوه و ملال و پریشانی حال آید .
وطایفه روز مبعث آنجناب را برگزیدند و آن نیز بواسطه پاره معاذیر و محاذیر ناروا آمد عاقبت کار سال هجرت را اختیار نمودند و در ماه اول نیز اختلاف نمودند و تنازع و تشاح واقع گردید بعضی رجب و پاره رمضان را بواسطه کثرت شرافت و بزرگی این دو ماه برگزیدند و جمعی ذیحجه الحرام را تعیین نمودند که در این ماه مسلمانان غالب باهمدگر ملاقات نمایند و بعضی محرم را که اول سال عرب بود و هنگام رجوع از حج برگزیدند و آن خود گزیده آمد **و میمون** بن مهران گوید قبائله نزد عمر آوردند که زمان آن ابتدای ماه شعبان بود عمر گفت کدام شعبان آیا شعبان گذشته یا شعبانی که در آئیم پس باصحاب رسول خدا گفت تاریخی قرار دهید که وقت هر چیز بدان شناخته شود بعضی گفتند تاریخ رومیان که از عهد ذوالقرنین مترشده . گفتند از آن زمان تاکنون روزگاری دراز رفته و بکار ما بر نخورد و **جمعی** گفتند تاریخ پارسیان معمول داریم گفتند رسم ایشان چنان بود که در انتقال هرملکی از ملوک خود تجدید تاریخی نمایند و تاریخ سابق ساقط گردد . رایها متفق شد بتاریخ نهادن از هجرت رسول خدا و از **از ابن سیرین** روایت کنند که گفت مردی نزد عمر آمد و گفت تاریخی فرانگفت تاریخ چیست گفت که چیزی بود مرا عاجم را که قرار دهند از ماه فلان و سال فلان عمر پرسیدند و تاریخ عرب قرار نهاد بدان **مرجحات آنفة و سعید بن لیس** گفته که چون عمر از خودیان مشورت کرد ، جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود از هجرت رسول خدا این بنا نهید و از مفارقت او از زمین شرك پس عمر به پسندید و همان قرارداد

و عمرو بن دینار گفته که اول کسی که تاریخ نهاد علی بن امیه بود و وی درین بود و اما پیش از اسلام اولاد حضرت خلیل از نزار ابراهیم تاریخ نهادند تا هنگام بنای بیت الله در وقتی که ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام آن بنا بنهادند پس بنی اسمعیل تاریخ از بنای کعبه نهادند تا تفرق ایشان در بلاد و بر این بودند که هر گاه طایفه از تهامه خارج شدند آنرا تاریخ نمودند و آنانکه از اولاد اسمعیل ساکن تهامه بودند تاریخ آنرا از خروج سعدونهد و جهت ابناء زید از ارض تهامه نهادند تا هنگامیکه کعب بن لوی وفات نمود موت او را تاریخ نهادند تا عام الفیل پس ازین سال تاریخ نهادند تا هنگامیکه تاریخ عمر از هجرت همی نهاد و گاه بود که هر طایفه امری و حادثه را تاریخ نهادندی و ایشان را تاریخی متفق علیه نبود و این خود مایه اختلاف در تواریخ شد .

تذنیب بر حسب شرع آدم صفی هزار سال عمر نه و دو میان موت او و طوفان دوهزار و دوست و چهل و دو سال طول کشید و از طوفان تا وفات حضرت نوح سیصد و پنجاه سال و میان او و ابراهیم دوهزار سال طول کشید و میان ابراهیم و حضرت موسی نهصد سال و میان موسی و داود پانصد سال و میان داود و حضرت مسیح هزار و دوست سال و میان عیسی و پیغمبر ماششصد و بیست و شش سال. پس از عهد آدم تا زمان حضرت خاتم هفت هزار و هشتصد سال زمان در پیوسته و الله اعلم .

فصل نهم اندر فایده علم تاریخ مخفی نیست که فایده تاریخ دنیوی است و اخروی اما دنیوی یکی آن است که آدمی را غالباً آرزوی بقای درین عالم است تا از حوادث و حالات و ظرف اتفاقات آگاه باشد و بقا هیچگونه در این جهان میسر بل متصیر نیست اما شنودن احوال گذشتگان و اطلاع بر حکایات ایشان نزدیک بآن باشد که خود دیده و مطلع شده و چندان فرق در میان نبود پس بواسطه تاریخ آنچه مقصود از عمر جاوید است دست دهد اگر چه بقا خود ممکن باشد ، دیگر آنکه سلاطین و ملوک و حکام در متون اوراق و تاریخ اهل آفاق ملاحظه نمایند از حسن عدالت و فایده انصاف و قبح ظلم و اعتساف مطلع گردند و بدانند که غالب ملکهای معتبر و سلطنتهای قوی از ظلم بر افتاده شده و سپری گردیده و ملکهای حقیر و سلطنتهای ضعیف از مواظبت عدل و مراقبت رعیت قوی گشته و وسیع گردیده و در ضمن آنها نیز بر رایهای صایه و

دفع هر حادثه و نایبه آگاه شوند و همرا بکار برند و اگر خود تاریخ را جز این یک فایده نبردی هر آینه مواظبت و ممارست دائمی لایق و سزاوار آن بودی . سه دیگر آنکه برای آدمی از مواظبت تواریخ تجربتها حاصل شود و معرفت بحوادث و سبب حدوث آنها و عواقب و خیمه و دفع و تدارک آنها او را حاصل گردد زیرا که هر حادثه که ملاحظه شود مانند آن یا خود آن در سوابق از منته حادث شده پس اطلاع بر آنها عقل را بفرزاید و در چاره گیری و مدافعه بصیر گردد **ولنعیم ما قبل فی العربیه**

رایت العقل عقلمین فمطبوع و مسموع فلا ینفع مسموع اذا لم یک مطبوع
کمالا تنزع الشمس وضوء العین ممنوع .

دیگر آنکه تاریخ گوئی و داستان سرائی مرد را زینتی بزرگ است و بدین فن مقبول طباع و گفتارش در خور استماع زیرا که نفس آدمی بالفطره بر اطلاع حال پیشینیان و سرگذشت و مال گذشته گان مفطور و مجبول و اخذ آنها از مطالعه کتب و ممارست تواریخ خالی از زحمت ورنجی نیست و چون کسی را بیابند که بیزحمت مطالعه کتب و ممارست صحایف او را بر قصص و ظرائف لطائف آگاه سازد از وی سخت شادان شوند و وجود وی مغتنم شمرند و معاشرت او را مستحسن شناسند پس آنکس بی شک در انظار مردمان وقع و وقری تمام یابد و بین الامثال صاحب مفاخر و احترام شود. و اما فوائد اخرویه تاریخ نیز یکی آن بود که چون داستان گذشته گان بخواند و عاقبت کار ایشان بچشم تامل ملاحظه نماید بروی ظاهر و لایح گردد که دنیا و زخارف آن بر هیچکس پاینده نبود و ملک و دولت احدی را جاویدان نمانده و ذخایر و دقایق یکسر از دست بدر شود و بدست دیگری آید پس بدانند که بنی آدم چنانکه در حین ولادت و بدو زندگانی باتن عربان و دست آهی بدینجهان آمده بهمان صورت ازین عالم خواهد رفت .

(بیت)

وما المال والاهلون الا ودایع و لابد یوماً ان ترد الودایع
و اگر دولت روی زمین او را بود و صرف آن کند که لمحۀ مرک مقدر و اجل موعود
را از خرد دور کند او را ممکن نشود کما قال الله تعالی یود المجرم لو یفتدی
یومئذ ببینه و صاحبته و اخیه و فصیلته التي توویه و من فی الارض

جمیعاً ثم ینجیه . پس بدین سبب پندگیرد و عبرت پذیرد و از رفتن همسایه و رفیق و موت پدر و مادر ازین جهان بی ثبات دل سرد شود و طلب راه آخرت نماید و دار باقی جوید و طریق تجرد و تزهد پیش نهاد خود کند چنانکه جناب عارف کامل ربانی و موحد اوصل صمدانی قطب ارباب و لا مرکز دایره صدق و صفا محقق خاموش دانشمند از ماسوی فراموش میرزا ابوالقاسم معروف بسکوت اسکنه الله فی بحار رحمته همواره در بزم خاموش بود و از ذکر غیر حق فراموش ولی غالباً در بزم حضور پرنورش کتابی از کتب تاریخ فرو خواندند وقتی در خدمتش کتاب شاهنامه حکیم فردوسی علیه الرحمه همی خواندند یکی از مولان جسور و بوالفضولان بی شعور بعرض حضورش رسانید که در محضر بزرگواری چون تو دریغ باشد که ازین مقوله افسانه فرو خوانند و بدین مقاله از فیض حضور باز مانند فرود اولاً منظور ازین کار مشغولی نفس است که **النفس اذا لم تشغلها شغلك .** و ثانیاً مرا از اواخر حال هریک ازین پادشاهان و ملوک سلف سخت شگفتی آید که در هر روزی ثبت است که فلان پادشاه بمرد و دولت فلان جهاندار بر افتاد و روزگار فلان حکمران سپری شد و از هریک انتباهی نو و عبرتی تازه حاصل شود .

(رباعی)

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان درج است در آن و هوشمندان ویلان
 در هر ورقش بخوان که فی عام کنذا قدسات فلان بن فلان بن فلان
 دیگر آنکه آدمیرا بواسطه تدبیر در تواریخ تخلق بصبر و شکیبائی حاصل آید زیرا
 که عاقل چون نیکو تأمل کند و ملاحظه نماید که هیچ نبی مرسل و ولی کامل
 از مصایب دنیا مأمون و از آرامگاه روزگار مصون نبوده هر رزیه بر او آسان شود
 و هر قضیه بر او سهل گردد و صبر جمیل پیشه خود کند که **البلیة اذا عمت طابت**
 ناچار شکیبائی پیشه و شکر یزدان خوی خود سازد و بقضای الهی رضا دهد
 چنانکه خود بتجربت آزموده ام که اگر در هنگام بلیه عام و واقعه شایعه یکی از عزیزان
 بر برادران این جهان را بدرود نموده است چنان سخت و مؤثر نباشد و تفجع و توجع
 استعداد ندارد که در سایر ازمنه که مردمان در مهدها و رفاهند و سایر خلق از فقداخیه

و مرک اخوه آسوده خاطرند و حکمت در ذکر قصص و ایراد حکایات در کلام الله
مجید همین است که از حال گذشتگان عبرت گیرند و حوادث و نوایب روزگار را
سهل شمردن ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع
وهوشهید وقتی بجهت آگاهانیدن مردمان در وفات یکی از اعیان مؤذنی درمآذنه
فریاد بر کشیده بود چنانکه رسم غالب بلاد بر این است و من بنده شعری چند
منظوم نموده و نفس را مخاطب ساختم تا از رفتگان پندگیرد و با آیندگان انس
و بیوند نماید که رفته باز پس نیاید و آینده دلبستگی را نشاید.

(نظم)

بانک مؤذن بلند شد ز مناره	باز بمرک یکی نمود اشاره
یعنی ای غافلان بیخبر از موت	هیچ ز رفتن گزیر نبود و چاره
مردن همسایه پند و عبرتتان بس	ای دلنان سخت تر ز آهن و خاره
پنبه غفلت ز گوش دل بدر آرید	نعره زند مؤذن از فراز مناره
تو بچریدن چو گوسفند همه روز	وین گله هر روز کم شود ز شماره
هم نفسی را بزیر تیغ نظر کن	واندگر آونک برفراز قناره
مرک ترا آخرین منازل عمر است	خواه پیاده روی و خواه سواره
از عمل خویش اگر مظنه نمائی	خسته نگردی پیاپی بباره
سازی اگر از عمل سفینه در این بحر	زود ز گردابت افکند بکنااره
بر تو اجل چنک تیز کرده در آید	ورت ز پولاد برج باشد و باره
ایکه کسی جامه پاره بهر کسان را	زود که سازند جامه بهر تو پاره
بی م و تو گشت و نیز باز بکردد	این فلک و آفتاب و ماد و ستاره
دعوت مؤذن برای عبرت و پند است	ورنه نخواند ترا برای نظاره
لیک دریغاکه در سماع تو این بانک	فرق ندارد ز بانک کوس و نقاره
روز جزا ترسم ایچ کار نیاید	از توکه امروز بینمت همه کاره
مایه عمرت خدای داد و فرستاد	زی سفر اینجهان برای تجاره
مایه تبه کرده و هیچ نداری	بهره آورد غیر رنج و خساره